

زبان ترجمه شعر

Modern Persian Poetry

برگزیده و ترجمه محمود کیانوش

انتشارات راکینگهام، انگلستان، ۱۹۹۶، ۲۱۶ صفحه

آتونی هایمن در معرفی *Modern Persian Poetry*، «شعر مدرن فارسی»، که در شماره دسامبر ۹۶ مجله *South* به چاپ رسیده، می نویسد: «در ایران، برخلاف آنچه در بریتانیا می بینیم، شعر به حاشیه رانده نشده... و همچنان نقشی مؤثر در شکل دهی به فرهنگ ملی ایفا می کند.» «محمود کیانوش نیز در مقدمه گلچین خود از «سیاسی شدن» ادبیات صحبت می کند که به زعم ایشان واکنش طبیعی نویسندگان و شاعران در برابر حکومت‌های جور بوده است. به نظر کیانوش در نتیجه به هم آمیختن ادبیات و سیاست و به کارگیری قلم به جای شمشیر، شعرهای سیاسی برجسته‌ای نوشته شده، اما ادبیات از این آمیزش زیان دیده و شاعران با از دست دادن آزادی خود فرصت دست یابی به ادبیات ناب را از دست داده‌اند.

آتونی هایمن همچنین ابراز تعجب می کند از این که در میان صدها کتاب که به زبان انگلیسی درباره ایران به چاپ می رسد، بجزگزیده شعر معدودی از شاعران، گلچینی از شعر معاصر فارسی وجود ندارد. خانم پروین لولوی نیز در معرفی «شعر مدرن فارسی» که در شماره ژانویه ۹۷ مجله *Acumen* به چاپ رسیده از چنین خلأیی صحبت می کند و از این که «شعر مدرن فارسی» چنین خلأیی را پر کرده است.

«شعر مدرن فارسی» گزیده ۱۲۹ شعر از ۴۳ شاعر معاصر است، از نیما گرفته تا شاعران جوان امروز. در مقدمه ۴۰ صفحه‌ای کتاب، مترجم به اجمال شعر فارسی را از عهد رودکی تا دوران مشروطه و تا به امروز مورد تحلیل قرار داده است. برای مخاطب انگلیسی زبان کتاب که از میان شاعران ایران نام خیام و حافظ و فردوسی و احياناً مولوی و سعدی به گوشش خورده، این مقدمه زمینه‌ای لازم برای درک بهتر شعر معاصر فارسی و گزیده آن فراهم می کند. علاوه بر مقدمه، مترجم در ۱۴ صفحه شرحی مختصر از احوال و آثار شاعرانی که شعر آنها در کتاب آمده است به دست می دهد. و نیز در مواردی مترجم توضیحاتی در پانویس در شرح اشارات و مفاهیم اشعار آورده است که همگی حاکی از کوشش محققانه مترجم است.

در بررسی «شعر معاصر فارسی» به عنوان ترجمه، دو نکته حائز اهمیت است. اولاً آنکه آیا گلچین به درستی معرف شعر معاصر فارسی هست یا نه. اگر گلچین قرار بود به فارسی و برای خواننده فارسی زبان چاپ شود، این سؤال همچنان مطرح بود، ولی چون پای مخاطبی با فرهنگ و زبان و سنت شعری متفاوت در میان است، این سؤال اهمیت بیشتری پیدا می کند. در اینجا در واقع مترجم با یک دوراهی روبه روست و آن این است که اگر گلچین حاوی بهترین نمونه‌های شعر بهترین شاعران معاصر باشد (به فرض آنکه بتوان در مورد «بهترین» شاعران و «بهترین» نمونه‌های شعر آنها به توافق رسید)، در این صورت ممکن است این نمونه‌ها از نظر زبانی درجه ترجمه‌پذیری بالایی نداشته باشند و یا از نظر محتوا آنچنان وابسته به فرهنگ بومی باشند که با سلیقه و انتظار خواننده انگلیسی زبان از شعر جور در نیایند. به طور کلی انتخاب شعر برای هر گلچین در نهایت انتخابی شخصی است و لو آنکه انتخاب بر اساس ملاک‌های معینی صورت گرفته باشد و هر نوع اعتراض به انتخاب این شعر یا آن شعر نیز در نهایت بیانگر سلیقه‌ای شخصی است. با این حال مترجم در مقدمه کتاب معیار خود برای انتخاب شعر را توضیح نداده و خواننده به درستی نمی فهمد چرا از یک شاعر یک شعر چاپ شده، از شاعر دیگری چند شعر و یا از شاعری شعری

چاپ نشده است و یا چرا این شعر از فلان شاعر انتخاب شده و آن شعر انتخاب نشده.

نکته دوم آن است که آیا زبان ترجمه زبانی درست، دقیق و هم‌سنگ با زبان متن اصلی هست یا نه. ترجمه شعر، هر چند به نثر نوشته می‌شود، باید نثری متفاوت باشد. یکی از عواملی که باعث غنای زبان انگلیسی شده این است که از زبانهای متعددی به انگلیسی ترجمه می‌شود. در نتیجه، تا آنجا که به شعر مربوط می‌شود، خواننده انگلیسی زبان با نوعی زبان شعری آشناست که زبان ترجمه شعر است. و آن نثری است موجه با تصاویر و تعییرات غالباً نا آشنا ولی قابل درک و پذیرفتنی. خواننده انگلیسی زبان ترجمه شعر که با این سنت زبانی آشناست انتظار ندارد ترجمه‌ای را بخواند که گویی شاعری انگلیسی سروده است. شعر آمیزه زبان و اندیشه است. زبان و اندیشه هر دو انعطاف می‌پذیرند تا در یکدیگر بیامیزند و موجودی به نام شعر را خلق کنند. اما در ترجمه، اندیشه انعطاف نمی‌پذیرد و در نتیجه از انعطاف زبان نیز کاسته می‌شود. پس در ترجمه شعر باید به انتقال معنی بسنده کرد. اما آنچه مهم است این است که معنی به درستی و زیبایی و دقت انتقال یابد. کیانوش در مقام مترجم از این امتیاز برخوردار است که خود شاعر است و به اهمیت انتخاب کلمه درست و دقیق و زیبا آگاهی دارد. امتیاز دیگر کیانوش در مقام مترجم آشنایی او با شعر انگلیسی و تسلط او بر زبان شعر انگلیسی است. نتیجه آن شده است که زبان ترجمه زبانی درست، دقیق و زیباست. چه خوب می‌بود اگر این ترجمه به همراه متن فارسی اشعار برای استفاده علاقه‌مندان ترجمه در ایران نیز چاپ می‌شد. در اینجا به عنوان نمونه دو ترجمه کوتاه از کتاب رانقل می‌کنیم.

علی خزاعی فر

نیما یوشیج

اجاق سرد

Cold Ashes

From nights long gone
Round a handful of cold ashes,
Once a small fire,
A few stones are still left
On a peaceful path through the forest.

Like the woeful trace of an image,
In the dust of my thoughts,
Every line of it a story of long sufferings.

My sweet day that was at peace with me,
Has changed to some sinister image,
Some thing cold and solid like a stone;
The breath of the autumn of my life,
An allusion to my fading spring:

Round a handful of cold ashes,
Once a small fire,
A few stones are still left
On a peaceful path through the forest,
From nights long gone.

مانده از شهبای دورادور
در مسیر خاُمش جنگل
سنگچینی از اجاقی خُرد،
اندرو خاکستر سردی،
همچنان اندر غبار اندوده‌ی اندیشه‌های من ملال‌انگیز

طرح تصویری در آن هر چیز
داستانی حاصلش دردی.
روز شیرینم که با من آتشی داشت

نقش ناهم‌رنگ گردیده
سرد گشته، سنگ گردیده؛
بادم پاییز عمر من کنایت از بهار روی زردی.

همچنان که مانده از شهبای دورادور
در مسیر خاُمش جنگل
سنگچینی از اجاقی خُرد،
اندرو خاکستر سردی.

The Picture of a Bright Window

تصویر یک دریچه روشن

went to the window and said,
Oh! What glorious sun shine!
What a bright day!
What rich blossoming happiness
Is present in every thing!

I said to myself:
"I will grow with plants,
I will sing with birds,
I will flow with waters.
I said to myself:
"I will drink the day,
--This gold-rimmed goblet
brimful with sun shine--
In one draught!

I stayed by the window,
I stayed,
And then my small room
began to fill with melancholy,
--Heavy black smoke--
And my desire to grow,
to sing
to flow
Was the picture of a bright window
In this closed space,
In side these four walls.

The leaden sky of the dusk
With its melancholy, mourning rain
Was softly crying.

رفتم کنار پنجره، گفتم:
به به چه آفتابی

چه روز روشنی
چه شادی شکفته سرشاری
در هر چه هست.
گفتم:

من با گیاه خواهم رُست،
من با پرندۀ خواهم خواند،
با آبهای جاری خواهم رفت.
گفتم:
من روز را
این جام لب طلایی پر آفتاب را
سر می کشم به یکبار.

ماندم کنار پنجره، ماندم
اکنون اتاق کوچکی

پر می شد از ملال
— دود سیاه سنگین —
و آرزوی رستن،
خواندن،
جاری شدن،

تصویر یک دریچه روشن بود
در این فضای بسته
در این چهار دیوار.

باران شامگاهی
در آسمان سُرپی پیش از غروب
آرام می گریست
تنها و سوگوار.